

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۱۳۰)

ارتباط اسماعیلیان شام با الموت

اسماعیلیان شام بعثت اینکه از اسماعیلیان مصر بریده و پیشوائی و ریاست اسماعیلیان ایران را گردن نهاده بودند، گروه اسماعیلی مجزا و منفردی بشمار می‌آمدند. آنان بر اثر اختلاف و انشعاب فرقه‌ای از هم کیشان اسماعیلی خود در مصر و بواسطه اختلاف زبان و دوری فاصله از اسماعیلیان ایران مجزا بودند. بعلاوه آنان اگرچه بدون تردید چون دیگر نزاریان بتدریج امیدها و آرزوهای رفیع و دور و دراز نخستین خود را از دست داده بودند، اما بهیچوجه مهلت و استراحتی که تاحدی آنان را از غوغا و فتنه جهان بدور دارد نصیبشان نشد. در میان کشمکش‌های شدید سیاسی گرفتار بودند. تحت چنین اوضاع و شرایط نامساعدی تاریخ قیامت در شام ناچار سیری متفاوت از ایران دارد.

استقلال راشدالدین سنان

مقارن همان روزهایی که حسن دوم در الموت قدرت مییافت و مقارن دوران حکمرانی و زمانی که بعنوان قائم دعوت قیامت را بنیان می‌نهاد، راشدالدین سنان در شام به قدرت رسید. راه تدریجی‌ای که وی برای رسیدن

به قدرت پیمود ، نشان می‌دهد که دعوت قیامت به آسانی در شام آغاز نشد . بهر حال سنان تمام مشکلاتی را که در این راه ممکن بود وجود داشته باشد ، از میان برداشت . و در همان حال عید شکستن روزه رمضان را مانند الموت برپا کرد . اما این عید با عید الموتیان هم زمان نبود .

در میان قطعات فراهم آورده گیاره ، به قطعه‌ای برمی‌خوریم که از سنان در آن نقل قولی شده است ، و در آن همان عناصر و تمایلات صوفیانه‌ای که در نهضت قیامت الموت وجود داشت موجود است . بی آنکه در آن تأکیدی درباره دیدن خداوند در صورت امام و یا سخنی از کون و طبقات سه‌گانه‌ای که گمان می‌رود از بدعت‌های محمد دوم بعد از فوت پدرش باشد وجود داشته باشد . در این قطعه این فکر پرورانده شده است که آدمی باید خدا را بوسیله خود خدا بشناسد . بوسیله شناخت خود به شناخت خداوند نایل آید . زیرا (خودها) جز خدا نیستند . اصولاً غیر از ذات باری تعالی وجودی موجود نیست . وجود اضافی در حکم عدم است .

عقیده به فنا یعنی محو شدن و ناپدید گردیدن هستی ، شخص در وجود خداوند که از اصول عقاید صوفیان است : در اینجا بر اساس اینکه هستی و وجود مستقل از وجود باری تعالی وجود ندارد ، مورد حمله قرار گرفته است . آنچه که وجود مستقل و مجزا از خدا ندارد ، نمی‌تواند وجودش را از دست بدهد و فانی شود . در این قطعه اشاره‌ای به قیامت با چنان مفهومی که در الموت دیدیم نشده است . نظری که در این قطعه مطرح است اینست که اکنون مانند همه روزگاران گذشته این شهوات و هوس‌های دائمی و مکرر است که ما را از معرفت و شناسائی حقیقت نهائی باز میدارد . معهذاً چون از حسن

دوم سخن بمیان است ممکن است کسی تصور کند که این قطعه به اصول عقاید وی چنانکه بوسیله سنان تعلیم شده مربوط میشود .

بهر حال برای ما مفهوم و معنای قیامت در شام هر آنچه تصور شود بستگی به این دارد که سنان تا چه حد بوسیله دستورات و احکام صادره از الموت مفید و محدود بوده است . حقیقت اینست که انحراف و سرپیچی وی از الموت بسیار زیاد بوده است چنانکه برای معاصران او در شام این تصور پیدا شده بود ، که سنان کاملاً مستقل از الموت کار میکند . اخبار و روایاتی در دست است که نشان میدهد محمد دوم قصد کشتن سنان را داشته است . همچنانکه مستنصر بالله یکبار مجبور شد که يك نفر داعی نافرمانبردار را در سند بکشد . ابن جبیر از سنان چون خدائی نام میبرد و ابن خلکان می گوید که فرقه اش بنام وی خوانده میشده است (۱) آنان که معتقدند سنان بخواست و اختیار خود رسولانی به اورشلیم فرستاد و پیشنهاد قبول مسیحیت کرد (چنانکه ویلیام صوری نقل کرده است اظهار میدارند که این عمل فقط از يك رئیس مستقل می توانسته است سر بزند .

برای نشان دادن قرینه این مورد توان افزود که حافظیه نیز سنان را از خود می دانند . شاید سنان آنها را به بازی گرفته باشد ، اما از این حد فراتر نرفته است . رشیدالدین فضل اله همدانی که تاریخ خود را از روی مآخذ موجود در الموت نوشته ، از اسماعیلیان شام در این دوره ذکری بمیان نمی آورد . و در عید قیامت هم چنانکه ابواسحق به وصف آن پرداخته است ، هیچیک از شامیان شرکت نداشته اند . با آنکه در نوشته های این دو مورخ قهستان و نیز

۱ - و فیات الاعیان جلد سوم صفحه ۳۴۰ ویرا مؤسس فرقه سنانی می شمارد .
بهر حال باید گفت که وی مانند همیشه وابسته به الموت بوده .

الموت مقام مهمی را دارد. بطور کلی روایات الموتی کمتر چیزی در باره شام دارد، و در آنها بهیچوجه نامی از سنان نیست. ابو فراس هم به ندرت چیزی در باره الموت ذکر میکند. اما گاهی از بیعت الموت سخن بمیان می‌آورد، حتی یکبار از امام نام میبرد. و سنان را نایب او میخواند (عنوانی که بعدها حداقل برای رؤسای اسماعیلی شام معمول میشود). (۱) اما شکوه و عظمت پیروزیهای سنان را مستقیماً از خداوند میداند. وی سنان را با اصطلاحاتی وصف میکند که به سختی مناسب و مقتضی کسی است که دریافت دارنده تأیید باشد. حال خواه این کس امام یا حجت باشد، وی روح سنان را روح کل و عقل او را عقل کل می‌شمارد. بدین ترتیب با اینکه بین راشدالدین سنان شخصیت برجسته اسماعیلیان شام و الموت همبستگی عمیق‌تری و رابطه فکری وجود داشته است، مع الوصف اثر و نشانه بسیار ضعیفی از آن بجای مانده است. دلیل دیگر این اظهار نظر آنست که بلافاصله پس از مرگ سنان اسماعیلیان شام مطیع صرف الموت گشتند گرچه این امر پس از مرگ سنان در حکم تجدید روابط قدیم بنظر میرسد، اما با در نظر گرفتن اینکه سنان وقتی بدون هیچگونه ضرورتی حلقه بیعت امامی را که بر اثر بعد مسافت نمی‌توانست هیچگونه آزاری به او رساند شکست.

بجمله در حین عمل و در اثر گذشت زمان و با الهیات دلنشین و زیبایی که پرورانده بود. یکنوع بی‌اعتنائی و بدگمانی نسبت به فرزند دوستش (حسن دوم) احساس کرده باشد. ممکن است سنان خود را آزاد احساس کرده و با اتکاء بر تأیید خود، خط مشی و هدف قیامت شام را طرح افکنده

۱ - مانند کلمه مولا که لقب امام هم هست

و با هر گروهی که با مقاصد وی سازگاری داشته، اتحاد مساعی کرده باشد (۱)

سالهای آخر فرمانروائی محمد دوم در الموت

محمد دوم فرمانروای اسماعیلی در الموت خیلی پیش از معاصر مسن تر خود را شدین سنان فرمانروای اسماعیلی در شام زیست. وی از جانشینان سلطان سنجر سلجوقی و صلاح الدین هم افزون تر زیست و حتی دوران دراز حکمرانیش بر عمر قیامت هم زیادت آمد. در سالهای آخر زندگانش اسماعیلیان از دست حملات قوای اهل سنت که پی در پی بر آنها می تاختند گرفتار نابسامانی هاشدند. اما این حملات بر مینا و پایه ای تقریباً اتفاقی و تصادفی بود زیرا سنان گاهی تقریباً وجود دشمنان قدیمی خود (اسماعیلیان) را از یسار میبردند. و تنها وقتی بر حسب تصادف یا در جریانات سیاسی بیاد آنان می افتادند، حملاتشان را از سر می گرفتند. نخست از همه، نزدیکترین همسایگان وضع را بیاشفتند. از زمان مرگ سلطان سنجر امیران محلی کمتر در معرض تعدی امرای بزرگ تر قرار می گرفتند، و در میان خود سرگرم مشاجراتی بودند. اسماعیلیان از استندار هزار سف حکمران رویان در مقابل مخدوم مازندرانش پشتیبانی کردند. و حتی به عنوان پاداش چندین دهکده بچنگ آوردند. بعد از این واقعه به عنوان نیروی بسیار مقتدری در آن ناحیه بشمار میرفتند. آنان دست به دو قتل بزرگ زدند یکی قتل يك علوی طبرستانی و دیگری قتل یکی از افراد خانواده راوندی (۲).

۱ - فرقه اسماعیلیه تألیف حاجسن ترجمه فریدون بدره ای صفحه ۳۷۱

۲ - تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار جلد دوم صفحه ۱۴۳ - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف ظهیرالدین مرعشی بکوش محمدحسین تسبیحی صفحه ۲۷

در این میان بین اسماعیلیان و سیستانیان نیز وضع آشفته گردید. سیستانیان که در همسایگی اسماعیلیان قهستان بودند، مانند مازندرانیان نسبت به اسماعیلیان رودبار بخصومت رفتار میکردند. متأسفانه مدارک ما در این باب بسیار کم ناچیز است، و در مدتی بیش از شصت سال نخستین جنگی که بنا بر نوشته تاریخ سیستان رخ میدهد، دو سال پس از مرگ راشدالدین سنان است و این برخلاف آنچه مینماید، چندان مستبعد نیست. اما چنانچه سالی بعد سیستانیان در لشکرکشی علیه قهستان با قوه نیرومند و بزرگ جدیدی از شمال که در نظر داشت تاحیات سیاسی تمام سرزمین‌های ایران را در دوران عمر کوتاه خود برهم زند. همکاری کردند (۱) این قدرت جدید سلطان محمد خوارزمشاه بود که اواخر کارش مصادف با حمله مغولان گردید.

دوره خلافت مستضی بنورالله

یوسف بن محمد مستنجد خلیفه عباسی در سال ۵۶۶ هجری جهان را بدرود گفت. پس از وی پسرش ابو محمد حسن معروف به مستضی بنورالله بخلافت نشست (۲) (۵۶۶ هجری).

اصل و منشأ اتابکان

در دولت سلجوقیان پادشاهان ناگزیر بودند سرزمین‌هایی به رسم اقطاع به بزرگترین نمایندگان اعیان چادر نشین ترك که نیروی نظامی را در دست

۱ - تاریخ سیستان صفحه ۳۹۸-۳۹۲ مربوط به سال‌های ۵۹۰ تا ۵۹۶ هجری

۲ - تجارب السلف تألیف هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی به تصحیح

دانشمند فقید اقبال آشتیانی صفحه ۳۱۶

داشتند بدهند. اتابک در اصل لغت ترکی است بمعنی لاله میباشد، اتابکان از نسل غلامانی بوده اند که ابتدا سمت لاله گی (سرپرستی شاهزادگان سلجوقی) را داشته و بعدها در اثر ضعف دولت سلجوقی نفوذ و اقتداری پیدا کرده و سرانجام علم استقلال برافراشتند، و در سرزمینهای مورد نظر بحکومت پرداختند. در اواخر دوره حکومت سلجوقیان هنگامی که ضعف آنان در اداره امور مملکت مشهود شد و قوام دولت ایشان درهم شکست، این مماليك (اتابکان) که بنام مخدومین جنگها کرده بودند به سرپرستی یعنی اتابکی شاهزادگان جوان سلجوقی برقرار شدند، و بتدریج در این شغل به نفع شاهزادگانی که تحت لالائی ایشان بودند قیام کردند.

طغتكین یکی از مماليك تنش (توتوش) که به اتابکی پسرش دقاق زمام حکومت دمشق را خود در دست گرفت و عمادالدین زنگی مؤسس سلسله اتابکان موصل و حلب و غیره پسر یکی از مماليك سلطان ملکشاه سلجوقی بود، و اتابکان آذربایجان فرزندان یکی از مماليك قبیچاقی سلطان مسعود پادشاه سلجوقی عراقند. انوشکین جلد خوارزمشاه مقسام طشتداری سلطان ملکشاه را داشت، و ارتق و سلغر مؤسس اتابکان و دیاربکر و فارس نیز از رؤسای لشکری سلجوقیانند امرای بکتکین و هزار اسپی و قتلغ خانیه نیز در خدمت غلامان سلاجقه به مقامات لشگری رسیده بودند. در قرن ششم هجری تمام ممالک سلجوقی به استثنای آناتولی بدست سرداران ایشان افتاد و این سرداران مؤسسان يك رشته سلسله های مخصوصند که ذکر آنها در تاریخ آمده است (۱).

اتابکان فارس یا سلغریان

اتابکان فارس یا سلغریان که از سال ۵۴۳ تا ۶۸۶ هجری در فارس حکومت کردند، از نوادگان سلغر رئیس یکی از قبایل ترکمان میباشند، که باطایفه خود به خراسان کوچ کرد و پس از یک دوره تاخت و تاز به خدمت طغرل بیک پیوست و نزد اورتبه حاجبی یافت. یکی از اعضاء فعال این خاندان شخصی بنام سنقر (سنقور) است که در سال ۵۴۳ هجری بر فارس دست یافت، و در برابر سلجوقیان علم استقلال برافراشت، و سلسله‌ای تشکیل داد که تا یک قرن ونیم دوام داشت.

وی پادشاهی عالیقدر بود و به شیراز پایتخت خویش زیاد علاقه داشت. بعد از سنقر دو اتابک دیگر به نامهای زنگی و تکل به حکمرانی و سلطنت رسیدند. ولی چندان اهمیتی نداشتند. بنا بر این قلم را به ذکر اتابک سعد معطوف میداریم او غزها را تار و مار کرد و کرمان را در سال ۶۰۰ هجری ضمیمه متصرفات خود ساخت. کمی بعد از این واقعه سپاهی از خیره به این ولایت حمله برد و شهر را محاصره کرد. ولی از این کار نتیجه‌ای نگرفت. عاقبت شرایط و قراردادی بسته شد و خیره‌ای‌ها آن شهر را در تصرف نگاهداشتند.

اتابک سعد در حمله به اصفهان نیز توفیق یافت. اتابک سعد در سال ۶۱۴ هجری بمنظور تسخیر شهری عازم این سرزمین گردید. در این موقع محمد خوارزمشاه در دامغان بود، وقتی که اطلاع یافت اتابک سعد به ری لشکر کشیده و پاره‌ای از نواحی آن ولایت را به اختیار در آورده است، به سرعت عازم ری گردید و در ناحیه خیل بزرگ که از آبادیهای میان ری و قزوین

بود (۱) به اتابک سعد رسید . اتابک چون مقدمه لشکر را بدید گمان برد که از ازبکانند که به آن حدود تجاوز کرده اند . پس با کمی لشکر آماده جنگ شد و بر قلب لشکر خوارزمشاه زد و سه صف از صفوف وی را از هم گسیخت و بسیاری از خوارزمیان را بکشت و جمعی را مجروح کرد . خوارزمشاه با دیدن آن شجاعت و جلالت در داد تاچترشاهی را بگشودند . سپاهیان اتابک پس از آگاهی بر حقیقت امر پای به گریز نهادند . اتابک سعد نیز ناگزیر پیاده شد و زمین ببوسید . پس دستش را بیستند و بحضور خوارزمشاه آوردند . سلطان محمد خوارزمشاه دستور داد او را با احتیاطی تمام نگهدارند .

در همین روزها با پایمردی ملک زوزن قرار بر آن افتاد که اتابک سعد دختر خود ملکه خاتون را به ازدواج پسر سلطان محمد خوارزمشاه یعنی جلال الدین مینگ برتی که ولیعهد وی بود در آورد و همه ساله ثلث ارتفاعات فارس را به خزانه شاهی برساند ، و پاره ای از بلاد خویش را به گماشتگان سلطان باز گذارد . اتابک سعد با این شرایط رخصت بازگشت به ملک خویش یافت و خوارزمشاه به وی خلعت شاهانه در پوشید (۲) ولی برخی از مورخان نوشته اند ، که اتابک سعد در جنگ ری در حین انبرد از اسب در غلطید و بدست دشمن اسیر گردید . پس از دستگیر شدن عذری که آورد گفت : این سپاه را نمی شناخت که سپاه خیوه و خوارزمشاه است . اتابک سعد در سال ۶۲۳ هجری در گذشت و پسرش ابوبکر بجای وی نشست . شهرت و معروفیت این امیر بیشتر

۱ - معجم البلدان یا قوت حموی جلد دوم صفحه ۵۰۹

۲ - کامل ابن اثیر جلد نهم صفحه ۳۱۴

از اینجاست که حامی و ممدوح شیخ سعدی شاعر بزرگ ایران بوده است . بطوریکه در ورق‌های آینده این تألیف خواهد آمد اتابکان فارس از دوره ابوبکر به بعد با جگزار ایلخانان ایران بودند و آخرین ایشان که ابش خاتون بود به عقد ازدواج منگوتیمور یکی از پسران هلاکو خان درآمد . سلسله اتابکان فارس را سرانجام مغولان از میان برداشتند . اسامی اتابکان فارس (که بیشتر آنان مظفرالدین لقب داشتند) و سال جلوس و مدت حکومت آنان بشرح زیر بوده است :

۱ - سنقر ۱۴ سال از ۵۴۳ تا ۵۵۷ هجری

۲ - زنگی ۱۴ سال از ۵۵۷ تا ۵۷۱ هجری

۳ - تکه ۲۰ سال از ۵۷۱ تا ۵۹۱ هجری

۴ - سعد ۳۲ سال از ۵۹۱ تا ۶۲۳ هجری

۵ - ابوبکر ۳۵ سال از ۶۲۳ تا ۶۵۸ هجری

۶ - محمد ۲ سال از ۶۵۸ تا ۶۶۰ هجری

۷ - محمد شاه ۶۶۰ - ۶۶۰ هجری

۸ - سلجوق شاه دو سال ۶۶۰ - ۶۶۲ هجری

۹ - ابش خاتون ۴ سال از ۶۶۲ تا ۶۸۶ که سال انقراض حکومت اتابکان

فارس می‌باشد . (۱)

(بقیه در شماره آینده)